

بر مبعوثین ما الحق انکار
او همه مالید در دست خود به رو
بس بس عدد در حق ما لید دست
سنتین گفت این زمان چه دیده
گفت ایندم میگذرم میخاز
این نماز عتقا اینجا و صلو
بعد از این سید بگفت ای مرد کار
گفت کمره تا که در بیخ به بین
تا که دیدم شامت کاینان
تا که یکدیگر بدیدار آورم
تا که از خود جدا نشنا قسم
قطره دریا کشت آنم جوهر
در نمودار نمودم دان خود
تا که عیان جمله دنیا دیدم ام

این کس است این خفت این کار
گفت مردن از خفتن آبرو
فشن کشتی که در غم لا در دیده
در بر سر عد جانا لید
بس و صوم سارم بخون از کلبا
لاست تا به جز بخون از خون بود
از تقوی این زمان از هر سبب
تا شاد در راه حق باشد یقین
تا که کنیم عیان نور ذات
چنان یکدم خود بر این در آورم
خویشن را از خدا نشنا قسم
جوهر کرد کل بر همه
خود بخود گفت او یقین آیان بود
از نهاد زود بیدار آمدم

او سخنان و سزاو بیدارند
قل هو الله دید دیدم باز دید
چنان بیدیم تا بیدار آمدم
حکم کرد در چه نهاد خویش خنجر
تا که ز حکم خود به بازار آمدم
این چنین بد حکم کرد انداز ل
ایا حقیقت فاش کردم در جهان
فانش کردم لایق روح صفات
تا که او دریافته مستغنی بود
تا که بر دانه نوجوان سملو ام
تا که تا اول کشت تا به کشت
تا که این در یافت مرد کار سنا
تا که نمودم خویشن را در کشت
تا که بیک گفت از صاحب نظر

این زمان از بر فتنه و غرقا شد
تا که چشم نور آید شهاب از دید
تا که عاقلان را بر سر در آورم
تا که در شرع داد خویشن
تا که این چنین در مستی کار آمدم
تا که نیست این حکم خراوند خلل
تا که بر کفتم این خواب جاد و رایح
تا که اینجا کشت کویار صفات
تا که از عالم دان او فایده بود
تا که خویشن کرد این بکل شکر و رسم
تا که بود اینجا صورت آید کشت
تا که آنکه بر در عاتق دار سنا
تا که همچو مردان از فتنه ام بر با احوال
تا که از طریق عشق ده مال سحر

او منتهی